

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال پنجم، شماره نوزدهم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۶۴ - ۱۳۱

بررسی تطبیقی مضمون‌های حکمت آمیز در شعر متنبی و سنایی

دکتر تورج زینی‌وند* - مسلم خزلی**

چکیده

متنبی و سنایی دو شعر بزرگ ادبیات عرب و ادبیات فارسی هستند که هر دو به حکمت و اندرز شهرت دارند. حکمت، در شعر این دو شاعر از بسامد بالایی برخوردار است و یکی از مضمون‌های اصلی شعر آنها به شمار می‌رود. یافته‌ی اساسی این پژوهش آن است که فرهنگ اسلامی و آموزه‌های آن و کتب دینی به ویژه قرآن و نهج البلاغه، حکمت ایران باستان و حکمت عربی کهن، الهامات شعری و فلسفه یونان از منابع حکمت در شعر این دو شاعر به ویژه در شعر متنبی است. نگارندگان در این گفتار بر این باورند که سنایی به علت آگاهی گسترده از فرهنگ و ادبیات عرب، در برخی از مضمون‌های حکمت آمیز از متنبی تأثیر پذیرفته است. افزون بر این، در برخی از مضمون‌های حکمت آمیز این دو، همگونی‌هایی وجود دارد که بیشتر از باب توارد

* استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه t_zinivand56@razi.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه Moslem_khezeli@yahoo.com

خاطر و تجربه‌های شعری هستند. همچنین برخی از این حکمت‌ها ریشه در فرهنگ ایرانی، اسلامی و یونانی دارند. این پژوهش بر آن است تا بر پایهٔ مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی به بررسی همگونی‌ها و ناهمگونی‌های مضامین حکمت آمیز موجود در شعر این دو شاعر و احیاناً تأثیر پذیری سنایی از متنبی پردازد.

واژه‌های کلیدی

متنبی، سنایی، حکمت، شعر عربی و فارسی.

۱- پیشگفتار

حکمت، در لغت به معنی پند و اندرز است و سخن حکمت آمیز به سخنی اطلاق می‌شود، که سرشار از دانش و خرد باشد (داد، ۱۳۷۵: ۱۱۹). حکمت، گونه‌ای ادبی است که خصوصیت اصلی آن اختصار و محدودیت در قالب جمله‌ای است که یک حکم کلی با مضمونی اخلاقی را بیان می‌کند (کهنمویی پور، ۱۳۸۱: ۴۷۱). برای آشنایی بیشتر با حکمت و شعر حکمی و شاعران معروف در این زمینه در دو ادب فارسی و عربی، به بیان تاریخچهٔ مختصری از حکمت از زمانهای کهن تا روزگار متنبی و سنایی می‌پردازیم.

حکمت در شعر عربی پیش از اسلام (عصر جاهلی)، حاصل و مولود تجربهٔ شاعران در زندگی بوده است. از برجسته‌ترین شاعران این دوره که نمونه‌هایی از حکمت در شعر آنها یافت می‌شود، عبارتند از: امیه بن ابی الصلت، زهیر بن ابی سلمی، طرفهٔ بن العبد، لبید بن ربیعہ... (ر.ک: عطیه، ۱۹۳۶: ۸۱؛ الحاج حسن، ۱۴۱۷: ۱۵۹).

با دمیدن عصر اسلامی، قرآن و آموزه‌های دینی، منبع و آبشخور اساسی شعر حکمی عربی گردید. در شعر کعب بن زهیر، حسّان بن ثابت، نشانه‌های فراوانی از گرایش شاعران آن روزگار به حکمت‌های قرآنی یافت می‌شود (ر.ک: هداره، ۱۹۹۵: ۹۸؛ صبح

و همکاران، ۱۴۱۲: ۱۶۱؛ خفاجی، ۱۹۷۴: ۲۱۳؛ مصطفی، ۱۹۳۷: ۱۴۷؛ البستانی، ۱۹۵۳: ۳۲۶؛ ضیف، بی تا: ۱۷۶).

در دورهٔ امویان هر چند که فتوحات، زمینه‌های تأثیر پذیری از دیگر فرهنگ‌ها را فراهم نموده بود اما حکمت‌های شعری، بیشتر بر همان شیوه و سبک شاعران پیشین گام بر می‌داشت. از شاعران این دوره که به شعر حکمی بیشتر توجه داشته‌اند می‌توان به ابوصخر الهذلی، الحکم بن عبدل الکوفی، و ابوالأسود دؤلی اشاره کرد (رک: الطریفی، ۲۰۰۹: ۵۲؛ الحسین، ۱۹۹۸: ۱۷؛ ملحس: ۱۹۸۹: ۱۳۳).

اما در عصر عباسی که روزگار طلایی شعر حکمی است، فرهنگ‌های ایرانی و یونانی از تأثیر گذارترین عوامل در شکوفایی و تکامل این گونهٔ شعری به شمار می‌آیند. ابوالعتاهیه، ابوتمام، متنبی، ابوالفتح البستی، ابن رومی و... به عنوان چهره‌های شاخص شعر حکمی این دوره معرفی شده‌اند (رک: خفاجی، ۱۹۹۰: ۲۵۱؛ خلیف، ۱۹۸۱: ۹۹؛ مروء، ۱۹۹۰: ۱۵۰؛ آباد، ۱۳۸۶: ۹۸).

حکمت در ایران باستان نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است و حکیمان بزرگی همچون «بزرگمهر» وزیر دانای «انوشیروان» نیز وجود داشته‌اند. اخلاقیات مهم‌ترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل می‌دهد، مشخصهٔ بارز این ادبیات، به ویژه از جهت تأثیری که بعدها در ادبیات دوران اسلامی در کتاب‌های ادب و اخلاق عربی و فارسی گذاشته است، مجموعه اندرزهای آن است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۸۰). آثار بی‌شماری به زبان فارسی میانه نوشته شده که موضوع آنها اندرز و مسائل اخلاقی است. بیشتر این آثار از میان رفته است و بخش عمده‌ای از آنها در کتاب‌های دورهٔ اسلامی به صورت ترجمه یافت می‌شود. بیشتر حکمت‌هایی که در این کتاب‌ها آمده است، به خردمندان و شاهان پیش از دورهٔ ساسانی نسبت داده می‌شود (میر باقری فرد و همکاران، ۱۳۸۸: ۶۹).

حکمت در روزگار اسلامی نیز مورد توجه ایرانیان قرار گرفت. با آمدن اسلام و

ارتباط بیشتر فکری ایرانیان با دیگر ملتها از جمله هندی‌ها و یونانیان، شعر حکمی گسترده‌تری یافت. بر اثر مهاجرت چند تن از فیلسوفان ناراضی یونان به ایران، برخی از کتابهای یونانی به زبان ساسانی ترجمه و در ایران منتشر شد. سپس در دوره اسلامی، آن آثار از پهلوی به عربی برگردانده شد (ترابی، ۱۳۸۲: ۱۸۸). قرن چهارم دوره پختگی دانش‌های عقلی در تمدن اسلامی است. تلاش‌های عالمان سرزمین‌های اسلامی در قرن‌های دوم و سوم برای برگردان دانش‌های عقلی به زبان عربی بیشتر حکم مقدمه‌ای برای ظهور واقعی دانشمندان بزرگ تمدن اسلامی در قرن چهارم داشته است (صفا، ۱۳۸۷: ۱ / ۲۸۳). آوردن حکمت و پند از آغاز قرن چهارم در شعر فارسی معمول شد. در این باب کسایی مروزی پیشقدم بود و شیوه وی در دوره‌های بعد مورد تقلید شاعر بزرگ عهد سلجوقی ناصر خسرو، قرار گرفت (سبحانی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). رودکی، یکی از نخستین شاعران عصر سامانی است که در اشعار خود به افکار حکیمانه بسیار توجه داشته است (یزدانی، ۱۳۸۴: ۳۰).

حکمت در عصر غزنویان چندان در مسیر شکوفایی قرار نداشت اما نبوغ برخی شاعران بر بی‌اهمیتی حاکمان غزنوی نسبت به دانش و حکمت چیرگی یافت (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۲۴۱-۲۴۰). از شاعران حکیم این روزگار فردوسی است که حکمت در سرتاسر شاهنامه او حکومت دارد (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۲۲). شهید بلخی نیز از شاعران معاصر فردوسی در زمینه حکمت است، که او را حکیم خوانده‌اند (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۳: ۱ / ۵۹).

در دوره سلجوقی موضوع تصوف و اخلاق که از یکدیگر تفکیک ناپذیر است در ردیف یکی از ابواب مهم شعر و شاعری قرار گرفت و شعرای بزرگی مانند؛ ناصر خسرو، سنایی و عطار قصایدی غرا و مفصل در پند، حکمت و موعظه پرداختند (مؤمن، ۱۳۷۱: ۱۵۲). فرضیه و یافته اساسی این پژوهش آن که سنایی در سرودن برخی

از مضمون‌های حکمی از متنبی تأثیر پذیرفته است. در باب پیشینه پژوهش لازم است که ذکر شود در زمینه حکمت متنبی و سعدی، متنبی و فردوسی، متنبی و مولوی، و زهد ابونواس و سنایی، پژوهش‌های اختصاصی و تطبیقی انجام گرفته است. همچنین در مورد زهد و عرفان و تصوف و جهان بینی این دو شاعر گران سنگ پژوهش‌های ارزشمندی انجام گرفته است که برخی از آنها را نیز در این جستار به کار برده‌ایم. کتاب: امل: ۱۴۲۱؛ شریفی ۱۳۸۳؛ ضیف ۱۹۶۰؛ الطبال ۱۹۸۵؛ الفاخوری ۱۳۸۰؛ مرتضی پور ۱۳۸۰؛ مقاله: الأقرع: ۱۴۲۷؛ پارسا نسب: ۱۳۸۸؛ حدیدی و اسداللهی: ۱۳۸۶؛ عسکری: ۱۳۸۹؛ قهرمانی مقبل: ۱۳۸۹؛ میرحسینی و مقصودی: ۱۳۹۰؛ یاحقی و براتی: ۱۳۸۵.

تفاوت اساسی این پژوهش با دیگر آثار همگون در این است که این پژوهش به بررسی تطبیقی مضمون‌های حکمت‌آمیز متنبی و سنایی می‌پردازد. پژوهش‌های پیشین بیشتر یا به تطبیق حکمت متنبی با دیگر شاعران ایرانی پرداخته‌اند یا مضمون‌های شعری سنایی را با دیگر شاعران عرب مقایسه کرده‌اند. در این نوشتار، در آغاز تأثیراتی که سنایی در برخی از مضمون‌های حکمت‌آمیزش از متنبی پذیرفته است بیان می‌شود و سپس به بررسی همگونی‌ها و ناهمگونی‌های مضمون‌های حکمت‌آمیز این دو می‌پردازیم. روش پژوهشی این جستار، بر اساس بنیادهای مکتب‌های فرانسوی ادبیات تطبیقی است که به بررسی جنبه‌های تأثیر و تأثر و ریشه‌یابی حکمت‌ها می‌پردازد.

۲- پردازش تحلیلی موضوع

متنبی در همه مضمون‌های شعری هنرنمایی کرده است ولی حکمت یکی از اغراض شعری است که متنبی بیشتر بدان شناخته می‌شود و به همین خاطر برخی لقب حکیم به وی می‌دهند. عقاد می‌گوید حکمت متنبی بر دیگر اغراض شعری او برتری دارد و این دلیلی بر فیلسوف بودن اوست (الزبیدی، ۱۴۱۰: ۱). «صاحب بن عباد» تعداد سیصد و

هفتاد بیت حکمی از متنبی را جمع کرده است که هر بیت آن یک ضرب المثل است (ضیف، ۱۹۶۰: ۲۲۵ و ۲۲۶). وی شاعر مدح است بنابراین، اشعار حکمی او بیشتر در ضمن قصاید مدح قرار می‌گیرد (قهرمانی مقبل، ۱۳۸۹: ۴۱). یکی از ویژگی‌های مهم حکمت‌های متنبی این است که به قلب مردم نزدیک هستند و با احساسات آنها هماهنگ هستند. حکمت‌های او با خشونت به سوی قدرت و عظمت راهنمایی می‌کنند (الطبال، ۱۹۸۵: ۱۲۱). منابع حکمت متنبی فراوان است از جمله؛ جریان‌های فکری و ادبی، همچون اندیشه و فکر یونانی و فرهنگ ایرانی و شکوفایی فلسفه و تصوف تأثیر فراوانی در حکمت متنبی داشته است (عسکری، ۱۳۸۹: ۸۶). فاخوری می‌گوید: منبع حکمت متنبی پیش از هر چیز خود او و زندگی‌اش است (الفخوری، ۱۳۸۰: ۶۲۵). پس حکمت در دیوان متنبی از اغراض اصلی شعر وی به شمار می‌رود و حکمت‌های وی ریشه در منابع مختلف دارند. تأثیرپذیری متقابل شاعران ایرانی و عربی از یکدیگر با توجه به پیشینه تاریخی و روابط اجتماعی و فرهنگی بین ایرانیان و اعراب، امری طبیعی به نظر می‌رسد. متنبی نیز به عنوان یکی از شاعران مشهور و بزرگ ادبیات عرب همیشه مورد توجه شاعران و ادیبان ایرانی بوده است و بسیاری از شاعران نامدار ایرانی همچون مسعود سعد سلمان، منوچهری دامغانی و حکیم سنایی نام وی را در دیوان شعر خود آورده‌اند. پس، می‌توان گفت معقولانه است که شاعر حکیمی همچون سنایی در برخی از مضمون‌های حکمی از متنبی تأثیر پذیرفته باشد.

حکیم سنایی از شاعران مشهور ایرانی است که حکمت یکی از اغراض شعری او به شمار می‌رود. به همین سبب بسیاری وی را شاعر حکیم می‌خوانند. در دیوان سنایی، افزون بر نام شاعران مشهور ایرانی، نام شاعران عرب همچون متنبی، اعشی، حسان، جریر و فرزدد نیز آمده است. این مسأله نشان می‌دهد که سنایی از ادبیات عرب و شعر شاعران آنها آگاهی بسیاری دارد. همان طور که گفته شد وی نام متنبی را در دیوان خود

ذکر کرده است و معلوم است که وی از متنبی و مضمون‌های شعریش اطلاعات فراوانی دارد. بنابراین، بیهوده نیست که بگوییم سنایی در برخی از مضمون‌های حکمی خویش از متنبی تأثیر پذیرفته است. حال این تأثیر پذیری ممکن است تنها از لحاظ مضمونی و معنایی باشد و شاید هم افزون بر معنا و مضمون از لحاظ لفظی نیز باشد.

۲-۱- همگونی مضمون‌های حکمت‌آمیز

۲-۱-۱- اهمیت تشخیص سره از ناسره (۱)(۲)

متنبی از ممدوح خود می‌خواهد که شعر ناب را از شعر کم ارزش باز شناسد:

أَعِيذُهَا تَنْظُرَاتٍ مِنْكَ صَادِقَةً أَنْ تُحْسِبَ الشَّخْمَ فَيَمِنَ شَخْمُهُ وَرَمَّ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۲۶۰)

(ترجمه: نظرات صادقانه تو را برحذر می‌دارم (از اینکه تو را بفریبد) تا که آماس را بیه‌بنداری: از اینکه تو را در تشخیص و تمییز میان شاعر و مشاعر فریب دهد).
سنایی نیز در مضمونی شبیه به سخن متنبی که گمان ما را در تأثیر پذیری وی تقویت می‌کند می‌گوید: باید بین سره و ناسره تفاوت قائل شد و آماس را چربی و گوشت ندانست:

هر که را بینی پر باد ز کبر آن نه از فربهی آن از ورمست
(سنایی، ۱۳۸۸: ۸۲)

بسی فربه نماید آنکه دارد نمای فربهی از نوع آماس
(همان: ۳۰۶)

۲-۱-۲- رقابت با هم‌اورد توانمند و دانا، از بی‌خردی است:

متنبی، همچشمی با هم‌اورد نیرومند را دور از خرد می‌داند:

وَفِي تَعَبٍ مَن يَحْسُدُ الشَّمْسُ نُورَهَا وَيَجْهَدُ أَنْ يَأْتِيَ لَهَا بِضَرِيْبٍ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۳۹)

(ترجمه: کسی که به خورشید رشک می‌ورزد و می‌خواهد که روشنائی همچون روشنائی او بیاورد، در زحمت و رنج است).

سنایی، نیز در این مضمون که بی شباهت به بیت حکمی متنبی نیست می‌گوید:

خیرگی بار آرد آن را کز برای علم خویش دیده بر خورشید تابان افکند بی مقتدا

(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۲)

با من همه خصومت ایشان عجیب تر است ز آهنگ مورچه به سوی جنگ ازدها

(همان: ۴۹)

هر آنکس کو گمان دارد که بر کیوان رسد تیرش گمان وی خطا باشد اگر ز آهن کمان دارد

(همان: ۱۱۴)

۲-۱-۳- بی وفایی مردم روزگار

متنبی می‌گوید: دیگر انسان وفاداری نمانده و وفاداری گوهر کمیابی است که فقط در داستانها وجود دارد:

غَاضَ الْوَفَاءُ فَمَا تَلَقَّاهُ فِي عِدَّةٍ وَأَعْوَزَ الصِّدْقُ فِي إِخْبَارِ وَالْقَسَمِ

(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲/ ۴۱۵)

(ترجمه: وفا خشکید (کم شد) و تو آن را جز در معدود افرادی نمی‌بینی و صداقت و راستگویی (کمیاب شده است) در داستانها و اخبار وجود دارد).

سنایی، وفاداری و پایداری به عهد و پیمان مردم را امری نادر وصف می‌کند:

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا زین هر دو مانده نام چو سیمرخ و کیمیا

(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۸)

۲-۱-۴- پرهیز از مهمان شدن بر سر سفره انسان پست و ناخن خشک(۳)(۴)

متنبی، مخاطب را از مهمان شدن بر سر سفره انسان‌های بخیل و فرومایه نهی می‌کند:

وَلَا أُمْسِي لِأَهْلِ الْبُخْلِ ضَيْفًا وَ لَيْسَ قَرَى سَوَى مُخِ النَّعَامِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۳۹۸)

(ترجمه: من مهمان انسان بخیل نمی‌شوم زیرا انسان بخیل چیزی جز مغز استخوان شتر مرغ ندارد (برای پذیرایی کردن چیزی ندارد، نه به خاطر فقر بلکه به خاطر بخل). سنایی، پاکی آزادی انسان‌های بزرگ را در دوری از فرومایگان و خسیسان می‌داند: هیچ دانی از چه باشد قیمت آزاده مرد بر سر خوان خسیسان دست کوتاه کردند (سنایی، ۱۳۸۸: ۸۵)

۲-۱-۵- تلاش و شکیبایی راه رسیدن به هدف است (۵)(۶)

متنبی، بر این باور است پیروزی انسان در گرو تحمل سختی‌ها و تلاش فراوان است: تُرْبِدِينَ لُقْيَانَ الْمَعَالَى رَخِيصَةً وَ لَأَبْدَ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ التَّحْلِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۲۰۶)

(ترجمه: آیا می‌پندارید که رسیدن به بزرگی آسان است این گونه نیست، برای داشتن عسل باید نیش زنبور را چشید). سنایی، رمز رسیدن به هدف را در شکیبایی و بردباری در برابر سختی‌ها و دشواری‌ها می‌داند:

غوطه‌ها خورد باید اندر بحر هر که دُر در کنار خواهد کرد
کی بترسد ز زخم مار آن کو خویشتن یار غار خواهد کرد
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

پای تا در راه نهی کی شود منزل به سر رنج تا بر تنت نهی کی شود جان جفت ناز
(همان: ۳۰۲)

هر خمسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد درد باید عمر سوز و مرد باید گام زن
(همان: ۴۸۵)

۲-۱-۶- کوتاهی عمر و ناگزیری از مرگ (۷)

متنّبی مرگ را برای هرکسی حتی پادشاهان ناگزیر می‌داند:

أَيُّنَ إِكَّاسِرَةَ الْجَبَابِرَةِ أَيُّلَى كَثُرُوا فَمَا بَقَيْنَ وَ لَأَبْقُوا
(المتنّبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۴۷۹)

(ترجمه: پادشاهان توانمند و آنچه را که گرد آوردند، کجا رفتند پس نه آن پادشاهان باقی ماندند و نه آنچه را که گرد کردند.)

خاک شد کسری و از هر دل برون شد مهر او در مداین از بنای قصر او اطلال شد
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۴۷)

سنایی، مرگ را همه گیر می‌داند و می‌گوید: پادشاهان بزرگ نیز از چنگال مرگ رهایی نمی‌یابند:

در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک تیرشان پروین گسل بود و سنان جوزا فکار
بنگرید اکنون بنات النعش را از دست مرگ نیزه‌هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان پاربار
(همان: ۱۸۳)

متنّبی و سنایی، مرگ را امری همیشگی می‌دانند: (۸)

صَحِبَ النَّاسُ قَبْلَنَا ذَا الزَّمَانِ وَعَنَاهُمْ مِنْ شَأْنِهِ مَا عَنَانَا
(المتنّبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۴۷۲)

(ترجمه: مردم پیش از ما همراه و همنشین روزگار بوده‌اند و آنچه ما از این روزگار دیده‌ایم و رنجی که کشیده‌ایم، آنها نیز دیده‌اند.)

آنکه ترا زاد مُرد و آنکه ز تو زاد رفت نیست از این جز خیال نیست از آن جز خله
(همان: ۵۹۲)

متنّبی، عقیده دارد که عمر انسان، چه کوتاه و چه طولانی، سرانجام به پایان می‌رسد: (۹)

كَثِيرٌ حَيَاةِ الْمَرْءِ مِثْلُ قَلِيلِهَا يَزُولُ وَبَاقِي عَيْشِهِ مِثْلُ ذَاهِبِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱/۱۰۸)

(ترجمه: عمر زیاد انسان همچون عمر کوتاه از بین می‌رود و باقی مانده عمرش همچون عمر سپری شده‌اش می‌گذرد.)

سنایی، عمر آدمی را پایان پذیر می‌داند، چه کوتاه، چه طولانی باشد:
کلبه‌ای کاندر و نخواهی ماند سال عمرت چه ده چه صد چه هزار
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۹۸)

۲-۱-۷-خلایق هر چه لایق

متنبی می‌گوید: همان گونه که گردنبند زیبا شایسته‌ی زنان زیبا است، شعر خوب نیز شایسته‌ی انسانهای بزرگ و والاست:

وَأَصْبَحَ شِعْرِي مِنْهُمَا فِي مَكَانِهِ وَفِي عُقُقِ الْحَسَنَاءِ يُسْتَحْسَنُ الْعَقْدُ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱/۲۵۰)

(ترجمه: شعر من (در ستایش) از آن دو (سیف الدوله و پدرش) در جای خویش (نشسته) است، چنان که گردنبند بر گردن نیکو روی زیبا شمرده می‌شود.)

سنایی، نیز این گونه ارزش چیز گرانبها را به نمایش می‌گذارد:
خار با خرما به گاه طعم کس کی کرد جفت لعل با خرمهره اندر عقد کس کی کرد یار
(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۱۸)

هر کسی شعر سراپند و لیکن سوی عقل دُرُ به خرمهره کجا ماند و دریا به غدیر
(همان: ۲۸۳)

۲-۱-۸-باده نوشی، مایه بدنامی و بی‌خردی

متنبی، دیگران را به پرهیز از نوشیدن باده فرا می‌خواند و نبرد و جنگ را بر آن

برتری می‌دهد:

أَلَذُّ مِنَ الْمُدَامِ الْخَنْدَرِيسِ وَأَحْلَى مِنْ مُعَاطَاةِ الْكُؤُسِ
مُعَاطَاةُ الصَّفَائِحِ وَالْعَوَالِي وَإِقْحَامِي خَمِيْسًا فِي خَمِيْسِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱/ ۳۸۲)

(ترجمه: مبارزه کردن با شمشیرها و نیزه‌ها و یورش بردن به لشکر دشمن از نوشیدن باده و گرفتن جام آن شیرین تر است).
سنایی باده نوشی را مایه نابودی خرد و بی آبرویی می‌داند:

ز آب انگور نثار طبع مکش ز آتش بساده آب روی مبر
(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۵۴)

۲-۱-۹-کمال هر چیز آغاز نقصان اوست (۱۰)

متنبی معتقد است که عمر آدم هر چه بیشتر شود زندگانی او کوتاه می‌شود:

مَتَى مَا ازْدَدْتُ مِنْ بَعْدِ التَّنَاهِي فَفَقَدَ وَقَعَ انْتِقَاصِي فِي ازْدِيَادِي
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱/ ۲۲۶)

(ترجمه: هرگاه پس از به اوج رسیدن، فزونی گیرم، بی گمان در فزونی‌ام کاستی پذیرم).

سنایی، نیز افزایش هر چیز را مایه کاستی و نابودی آن می‌داند:

زَان زِيَادَاتٍ بِذِيْرِي وَ نَقْصَانِ كِه تَوِيْكَ رُوِيْهْ اَيْ بِه سَانِ قَمْرِ
(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۵۵)

از کمال هیچ چیزی نیست شادی عقل را زآنکه کامل بهر آن شد بدر تا نقصان شود
(همان: ۷۳۳)

۲-۱-۱۰-برتری و کمال سیرت بر صورت (۱۱)

متنبی، سرشت نیک را بر چهره زیبا برتری می‌دهد:

وَمَا الْحُسْنُ فِي وَجْهِ الْفَتَى شَرَفًا لَهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي فِعْلِهِ وَالْخَلَائِقِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۴۶۹)

(ترجمه: جوانمرد اگر در کار و اخلاقش شرافت و نیکی نباشد، نیکی و زیبایی صورتش برای او مایه شرافت نمی‌شود).

إِنَّمَا الْجِلْدُ مَلْبَسٌ وَإِيبِضَاضُ النَّفْسِ خَيْرٌ مِنْ إِيْبِضَاضِ الْقَبَاءِ
(ترجمه: پوست انسان تنها به منزله پوششی برای اوست پس سفیدی و پاکی درون بهتر از سفیدی لباس است) (همان: ۲۳).

سنایی، معتقد است که سرشت انسان و کارهای او باید همچون ظاهرش نیک و آراسته باشد:

باطنی همچو به نگه لولی ظاهری همچو کلبه بزاز
(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۹۹)

تا درون سو جان تو یک دم نگردد عود سوز خوش نگردي گر بوی دایم برون سو عود ساز
(همان: ۳۰۲)

۲-۱-۱۱- مجازات انسان بی گناه (۱۲)

متنبی، بر این باور است که برخی بدون اینکه جرمی مرتکب شوند به خاطر جنایت دیگران مجازات می‌شوند:

وَجُرْمِ جَرَّةٍ سُفْهَاءُ قَوْمٍ وَحَلِّ بَعِيرٍ جَارِمِهِ الْعَذَابُ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۵۹)

(ترجمه: ای بسا جرمی که نادانان قوم مرتکب آن شدند و عذابش دامنگیر شخص بی‌گناهی شد).

سنایی، نیز معتقد است که گاهی برخی از بی‌گناهان بی‌هیچ سبب مجازات می‌شوند:

عقل را گر نقل باید گو چو مردان کسب کن گر گنه از کور زاید جرم چون بر کر نهیم
(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۰۴)

۲-۱-۱۲- دوستی با دیگران از روی ناچاری:

منتبئی می‌گوید: انسان گاهی از روی ناچاری به دوستی با کسی که دوست ندارد تن
می‌دهد:

وَمِنْ تَكْدِرِ الدُّنْيَا عَلَى الْحُرِّ أَنْ يَرَى عَدُوًّا لَهُ مَا مِنْ صَدَاقَتِهِ بُدْءُ
(المنتبئی، ۱۹۳۰: ۱ / ۲۳۸)

(از بدبختی انسان آزاده است که از روی ناچاری دشمنش را دوست خود بداند).
سنایی نیز بر این باور است که انسان گاهی ناگزیر است که با فردی دوستی کند که
خوشایند وی نیستند:

گاه از ذل غریبی بار هر ناکس کشیم گاه در حال ضرورت یار هر نادان شویم
(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۳۱)

۲-۱-۱۳- در پس هر شادی و اندوه آدمی، اندوهی نهفته است:

منتبئی عقیده دارد اندوهناک‌ترین شادی، شادی است که انسان بداند که آن روزی
پایان می‌یابد:

أَشَدُّ الْعَمِّ عِنْدِي فِي سُرُورٍ تَيَقَّنَ عَنْهُ صَاحِبُهُ إِنْتِقَالَ
(المنتبئی، ۱۹۳۰: ۲ / ۱۵۹)

(ترجمه: بزرگترین غم و اندوه برای من در شادی است که صاحب آن منتظر زوالش
است).

سنایی همه شادی‌ها را اندوه می‌داند زیرا روزی از آنها جدا می‌شود:

همه داد است پیدادی چو تو در کوی دین آبی همه شادیسست غم خوردن چو دانی زیست با هجران
(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۳۱)

۲-۱-۱۴- انسان ترسو و ادعای شجاعت در خلوت و تنهایی:

متنبی، می‌گوید: انسان ترسو در تنهایی و خلوت ادعای شجاعت و بی باکی می‌کند:
وَإِذَا مَا خَلَا الْجَبَانَ بِأَرْضٍ طَلَبَ الطَّعْنَ وَحَدَّهُ وَالتَّرَالَا
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲/ ۱۰۹)

(ترجمه: انسان ترسو وقتی در جایی که تنها خودش هست و با خود خلوت کرده، جنگ با نیزه و نبرد را می‌خواهد).

سنایی، می‌گوید: انسان ترسو در تنهایی شجاع است:

در بلا چون روز قهر نفس رو باهیت نیست در خلا دعوی زور رستم دستان مکن
(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۰۸)

۲-۱-۱۵- دو صد گفته چو نیم کردار نیست:

متنبی، مردانی را که فقط حرف از بخشش می‌زنند و بدان عمل نمی‌کنند، را نکوهش می‌کند و آنها را شایسته عنوان «مردی» نمی‌داند:

جُودُ الرِّجَالِ مِنْ أَيْدِي وَجُودُهُمْ مِنْ اللِّسَانِ، فَلَا كَأثْوَا وَآا الجُودُ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱/ ۲۷۲)

(ترجمه: بخشش جوانمردان به واسطهٔ دستان آنهاست ولی بخشش آنها (انسان‌های بخیل) با زبانشان است پس پروردگارا نه ایشان باشند، و نه سخایشان).

لیک اگر همچون بخیلان بودی آن وعده دراز گر دو چندان صله بودی هم هبا بودی هبا
هر عطا کاند برات وعده افتاد ای بزرگ آن عطا نبود که باشد مایهٔ رنج و عنا
(سنایی، ۱۳۸۸: ۲۲)

۲-۱-۱۶- تفاوت در پاداش انسانها:

متنبی می‌گوید: چرا باید بین پاداش آفریده‌ها تفاوت وجود داشته باشد:

وَ يَخْتَلِفُ الرِّزْقَانِ وَالْفِعْلُ وَاحِدٌ إِلَى أَنْ يُرَى إِحْسَانُ هَذَا لِيَذَا
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۴۶)

(ترجمه: کار آفریده‌ها یکی است اما پاداش آنها یکی نیست تا جایی که نیکی شخصی برای دیگری به حساب می‌آید).

سنایی، نیز این گونه از تفاوت بین آفریده‌ها می‌پرسد:

چرا در یک زمین چندین بنات مختلف بینم

ز نخل و نار و سیب و ید و چون آبی و چون زیتون

همیدون می‌خورند یک آب و در یک بوستان رویند

به رنگ و نیل و صبر و سنبل و مازو و مازریون

از انگور است و خشخاش است اصل عنصر هر دو

چرا دانش برد باده چرا خواب آورد افیون

(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۳۹)

۲-۱۷- تفاوت میان خواب و بیداری برخی از انسانها (۱۳)(۱۴)

متنبی، معتقد است که برخی از انسانها در حالیکه بیدارند، در خواب و بی هوشی

هستند:

أَرَانِبٌ غَيْرُ أَتْهُمُ مُلُوكُ مُفْتَحَةٌ عَيَّوْهُمْ نِيَامُ

(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۴۲۰)

(ترجمه: آنها پادشاه هستند جز اینکه آنها خرگوش‌هایی هستند که چشمانشان باز

است ولی خوابیده‌اند). (در این بیت متنبی در واقع پادشاهان را بدین علت به خرگوش

تشبیه می‌کند که پادشاهان گمراه هستند و به امور توجه نمی‌کنند و همچون خرگوش

در ظاهر بیدار و در باطن در خواب عمیقی به سر می‌برد).

سنایی نیز انسانهای گمراه و نادان را همچون شخص بیداری می‌داند که چشمانش در خواب است:

این چه قرنت است اینکه در خوابند بیداران همه وین چه دورست اینکه سرمستند هشیاران همه
طوق منت یابم اندر خلق حق گویان دین خواب غفلت بینم اندر چشم بیداران همه
(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۹۶)

۲-۱-۱۸- راز داری و اهمیت آن (۱۵)

متنبی به راز داری بسیار سفارش می‌کند و می‌گوید: افشای راز دیگران نیرنگ است:

وَ سِرُّكُمْ فِي الْحَشَا مَيِّتٌ إِذَا أُنْشِرَا السِّرُّ لَأَيُّشِرُ
وَ إِفْشَاءُ مَا أَلَا مُسْتَوْدَعٌ مِنْ الْعَدْرِ وَالْحُرُّ لَأَيْعَدُرُ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۳۱۰)

(ترجمه: سر شما در درونم همچون مرده است، اگر آن را نزد من بازگو کنید نزد دیگران فاش نمی‌شود). (افشای راز دیگران فریب و نیرنگ است، همانا انسان آزاده و جوانمرد نیرنگ نمی‌زند).

سنایی نیز انسانها را به رازداری سفارش می‌کند:

این زبان از بُنِ بَر تا فاش نکنند بیهده سر سر عاشقان در پیش مستی سرسری
(سنایی، ۱۳۸۸: ۶۰۸)

۲-۱-۱۹- درنده خویی برخی از انسانها

متنبی، می‌گوید: انسان‌ها در درون خود خوی درندگی دارند آنها در ظاهر دوست و در باطن دشمن هستند:

إِنَّمَا أَنْفُسُ إِنْيَاسٍ سِبَاعٌ يَتَفَارَسْنَ جَهْرَةً وَ إِغْتِيَالاً
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۱۹۱)

(ترجمه: همانا برخی از انسان‌ها درنده خو هستند، آشکارا می‌کشند و می‌درند).

سنایی، معتقد است انسانها در باطن همچون گرگ درنده هستند:

تو مردم نیستی زیرا که دایم چون ستور و دد
گهی دلخسته از چوبی و گهی جان بسته خواتی
(سنایی، ۱۳۸۸: ۶۸۲)

۲-۱-۲۰- گنه هستی قابل درک نیست

متنبی، می‌گوید: انسان با اندیشدن و ژرف نگری بسیار در جهان، خسته و ناتوان می‌شود:

وَ مَنْ تَفَكَّرَ فِي الدُّنْيَا وَ مُهْجَتِهِ
أَقَامَهُ الْفِكْرُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَ التَّعَبِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۶۹)

(ترجمه: کسی که در گیتی و سبک و شیوه آن بسیار بیندیشد اندیشه‌اش او را ناتوان می‌کند)

سنایی، اندیشیدن بسیار را مایه درماندگی انسان می‌داند:

زرد گشت از قوت اندیشه و نبود عجب
گر کسی ز اندیشه بسیار گردد زرد فام
(سنایی، ۱۳۸۸: ۷۴۳)

۲-۱-۲۱- آدمی و آرزوها و آرمانهایش

متنبی می‌گوید: روزگار همیشه آن گونه که انسان می‌خواهد عمل نمی‌کند:

مَا كُلُّ مَا يَتَمَتَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ
تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۴۶۹)

(ترجمه: این گونه نیست که انسان به هر چه آرزو کند دست یابد همانا باده‌ها به جهتی که پسندیده کشتی‌ها نیست می‌وزند)

سنایی، می‌گوید: چرخش روزگار همیشه به سود انسان نیست:

گر همی یکچند بی کام تو گردد دور چرخ
تا نباشی همچو ابر ای نایب دریا دژم
(سنایی، ۱۳۸۸: ۷۳۲)

متنبی می‌گوید: هرگاه کسی هدف والایی داشته باشد اهداف کوچک را رها می‌کند:
قَوَاصِدَ كَافُورٍ تَوَارِكَ غَيْرِهِ وَمَنْ قَصَدَ الْبَحْرَ اسْتَقَلَّ السَّوَابِقِيَا
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲/ ۵۱۴)

(ترجمه: (آن اسبها) کافور را قصد کردند و دیگر پادشاهان را رها کردند. کسی که آهنگ دریا کند رودها را کوچک می‌یابد).

سنایی می‌گوید: هر کسی که آهنگ هدف بزرگی دارد، باید از اهداف کم ارزش تر چشم پوشی کند:

گر همی دُر و عنبرت باید بحرها هست در غدیر مباح
حاجت از تو خواست باید، من چه خواهم از خسان
(سنایی، ۱۳۸۸: ۳۲۳)
دُر ز دریا جُست باید من چه جویم از غدیر
(همان: ۷۲۹)

۲-۱-۲۲- جایگاه و ارزش انسان دانا

متنبی معتقد است اگر نادان ارزش او را درک نکنند مهم نیست. زیرا نادان او را نشناسد باز او ارزشمند است:

وَ يُظْهِرُ الْجَهْلَ بِي وَ أَعْرِفُهُ وَ الدُّرُّ دُرٌّ بِرَغْمٍ مَنِ جَهْلُهُ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲/ ۱۹۱)

(ترجمه: او (نادان) مرا نمی‌شناسد اظهار ناشناسی می‌کند در حالی که من او را می‌شناسم (ارزش و جایگاه پست او را می‌دانم) همانا مروارید با وجود اینکه ناشناخته بماند، باز مروارید است).

سنایی نیز ارزش انسان دانا را بالاتر از این می‌داند، که با نادیده گرفتن آن توسط نادانان بی ارزش شود:

گر مرا نادان بنستاند چه عیب آید از آن چون به عالم هر که دانایست بستاید همی
(سنایی، ۱۳۸۸: ۷۶۵)

۲-۱-۲۳- پیوند خرد و شجاعت (۱۶)

به نظر متنبی خرد پیشاهنگ بی باکی و دلاوری است:

الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ هُوَ أَوْلُ وَ هِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۴۲۵)

(ترجمه: اندیشه و خرد باید پیش از شجاعت انسان دلیر باشد همانا خرد در جایگاه نخست قرار دارد و شجاعت پس از آن است).

وَكُلُّ شَجَاعَةٍ فِي الْمَرْءِ تُغْنِي
وَلَا مِثْلَ الشُّجَاعَةِ فِي الْحَكِيمِ
(همان: ۳۷۹)

سنایی، شجاعت بدون خرد را بی ارزش می‌داند:

به همه وقت دلیری نکنند هر که را از خرد و هوش یاریست
زانکه هر جای به جز در صف حرب بددلی بیش بود هشیاریست
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۰۵۴)

۲-۱-۲۴- زمانه و انسان‌های آزاده و بزرگوار

متنبی معتقد است که روزگار انسانهای بزرگ و آزاده را در معرض مصیبت‌های خود قرار می‌دهد:

أَفَاضِلُ النَّاسِ أَغْرَاضٌ لِدَا الزَّمَنِ
يَخْلُو مِنَ الْمَمِّ أَحْلَاهُمْ مِنَ الْفِطَنِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۴۴۸)

(ترجمه: انسان‌های با فضیلت در تیررس مصیبت‌های روزگار هستند و همانا انسانی اندوه ندارد که فاقد درک و شعور باشد).

سنایی روزگار را دشمن انسانهای بزرگوار می‌داند:

ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد
کو دل آزده‌ای کز تیغ او مجروح نیست
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۰۵۴)

۲-۱-۲۵- اصل و نسب آدمی

متنبی بر این باور است که انسان با اصل و نسب اگر سرشتی پاک نداشته باشد،
نسبش هیچ ارزشی ندارد:

إِذَا لَمْ تُكُنْ نَفْسُ التَّسِيبِ كَأَصْلِهِ
فَمَاذَا أَلْذَى تُغْنِي كِرَامُ الْمَنَاصِبِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۱۱۱)

(ترجمه: اگر سرشت انسان والا گوهر همچون اصل و نسبش والا نباشد، گران بها
بودن نژاد و گوهر چه سود دارد).

سنایی نیز معتقد است که سرشت پاک انسان او را به انجام کار نیک و می‌دارد:

کسی را کونسب پاکیزه باشد
به فعل اندر نیاید زو درشتی
کسی را کو به اصل اندر خلل هست
نیاید زو به جز کژی و زشتی
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۰۹۷)

۲-۲- ناهمگونی مضمون‌های حکمت‌آمیز

۲-۲-۱- خودستایی و خود برتر بینی

ویژگی بارز شعر و شخصیت متنبی، فخر فروشی و غرور بیش از اندازه است و
حکمت‌های خود را با ابیاتی فخر گونه زینت می‌دهد (ر.ک: پروینی و زینی‌وند،
۱۳۸۳: ۱۶۱).

إِنْ أَكُنْ مُعْجَبًا فَعُجِبُ عَجِيبٍ
لَمْ يَجِدْ فَوْقَ نَفْسِهِ مِنْ مَزِيدٍ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۱ / ۲۰۹)

(ترجمه: اگر من فخر فروش هستم، این فخر فروشی از انسان شگفت انگیزی است
که کسی را بالاتر از خود نمی‌داند).

سنایی تحقق ایمان درست را در گرو یک سو نهادن خودبینی می‌داند. شاعر تکبر ابلیس را موجب خروج وی از دایره ایمان می‌داند (اسداللهی، ۱۳۸۷: ۸). وی مخاطب را به دوری از خودبینی سفارش می‌کند و غرور بیش از حد متنبی را پسندیده نمی‌داند:

خواجه در رغم من ار گفت که چون بی خردان دین به دل کرده‌ای اندر ره دنیا لابد
دیو در گوش هوا و هوشش می‌گوید از پی کبر و منی چون متنبی سد جد
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۰۵۸)

۲-۲-۲- زیاده خواهی و قناعت (۱۷)

زیاده خواهی و آرمان گرایی نامعقول، یکی دیگر از ویژگی‌های شعر و شخصیت متنبی است:

لَيْسَ التَّعَلُّلُ بَأَيِّ مَالٍ مِّنْ أَرْبَى وَلَا الْقَنَاعَةُ بِالْأَقْلَالِ مِّنْ شِيَمِي
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲/۳۱۳)

(ترجمه: من خودم را با آرزوها سرگرم نمی‌سازم، قناعت کردن به چیز کم از عادات و خلق و خوی من نیست).

إِذَا غَامَرْتَ فِی شَرْفِ مَرُومٍ فَلَا تَقْنَعُ بِمَا دُونَ التُّجُومِ
(همان: ۳۷۷)

(ترجمه: هر گاه برای شرافتی والا خودت را به خطر انداختی، به چیزی کمتر از ستاره‌ها قانع نباش).

سنایی بر عکس متنبی، زیاده خواهی را نمی‌پذیرد و به قناعت سفارش می‌کند:

هر که را ملک قناعت شد مسلّم بر زمین ز آسمان بر دولت او آفرین باد آفرین
(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۵۶)

غنی چون قبادم بدار از قناعت اگر چند بی گنج و مال قبادم
(همان: ۳۶۲)

پیش از این کار تو چو بسته نمود
به فناعت بدوز دیده از
(همان: ۲۹۹)

۲-۲-۳- مرگ (۱۸)

متنبی مرگ را بسیار ترسناک و پایان همه چیز می‌داند و نسبت به مرگ بدبین است و آن را قتل می‌داند:

وَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الزَّمَانَ وَ صَرَفَهُ
تَيَقَّنْتَ أَنَّ الْمَوْتَ ضَرْبٌ مِنَ الْقَتْلِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۴۹)

(ترجمه: اگر در روزگار و حوادث آن بیندیشی یقین پیدا می‌کنی که مرگ نوعی قتل و کشتار است).

سنایی، جاودانگی را در مرگ پیش از مرگ می‌داند و در واقع زندگانی این دنیایی را زندگانی نمی‌داند و هستی را به خاکدان و خرابه‌ای پر از گرگ تشبیه می‌کند. وی نوعی مرگ ارادی یا مرگ پیش از مرگ را می‌خواهد که مفهومی عارفانه و دینی دارد (یاحقی و براتی، ۱۳۸۵: ۲۹).

دل چو مردان سرد کن زین خاکدان بی وفا
آنگهی بستان کلید قصر فردوس برین
(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۷۷)

کی باشد کاین قفس پردازم
در باغ الهی آشیان سازم
(همان: ۳۷۱)

رخت بر گیر از این سرای کهن
پیش از آن کایدت زمانه فراز
(همان: ۳۰۰)

۲-۲-۴- پول و ثروت؛ دوست یا دشمن آدمی (۱۹)

متنبی پول و دارایی را عامل رسیدن انسان به شکوه و بزرگی می‌داند:

فَلَا مَجْدَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَالُهُ وَلَا مَالَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَجْدُهُ
(المتنبي، ۱۹۳۰: ۱ / ۲۵۸)

(ترجمه: برای کسی که ثروتش کم است در دنیا بزرگی وجود ندارد و برای کسی که مجد و عظمت ندارد در دنیا ثروت نیست).

سنایی از پول و دارایی دوری می‌جوید و آن را دشمن انسان می‌داند و تهیدستی را بر آن برتری می‌نهد:

هر چه جز دست دوزخ هر چه جز فقرست غیر هر چه جز بدست زحمت هر چه جز زخمت عار
(سنایی، ۱۳۸۸: ۳۲۷)

ای آنکه مفلسی است بلای عظیم تو سیمست و یحک اصل بلای عظیم ما
(همان: ۵۸)

مال هست از درون دل چون مار وز برون یار همچو روز و چو شب
او چنان است کاب کشتی را از درون مرگ و وز برون مرکب
(همان: ۱۰۴۹)

۲-۲-۵- عشق به یاران و نزدیکان:

متنبي نسبت به خانواده و دوستانش بسیار دلبستگی دارد و دوری و جدایی از آنها را بر نمی‌تابد:

لَوْلَا مُفَارَقَةُ أَحِبَّابٍ مَا وَجَدْتَ لَهَا الْمُنَايَا إِلْسَى أُرْوَا حِيَا سُبُلَا
(المتنبي، ۱۹۳۰: ۲ / ۱۲۱)

(ترجمه: اگر جدایی از دوستان نبود مرگ راهی برای گرفتن روح ما نداشت).
سنایی به تنهایی و دوری از دیگران گرایش دارد و از دوری خانواده و دوستانش

نمی‌نالند:

عمر امسال و پار ضایع کرد هر که در بند یار ماند و دیار
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۹۸)

هر که را عزلت خرسندی خوست گر چه اندر سقر ارمست
گوشه گشتست به سان حکمت هر که جوینده فضل و حکمتست
(همان: ۸۱)

۲-۲-۶- خرد، پیشوا و راهنمای انسان است (۲۰)(۲۱)

متنبی خرد را پیشوای انسان می‌داند و آن را عامل برتری انسان بر حیوان می‌داند:
لَوْ لَّا الْعُقُولُ لَكَانَ أَدَّتْ صَيِّعٌ أَدَّتْ إِلَى شَرِّ مِنَ الْإِنْسَانِ
(المتنبی، ۱۹۳۰: ۲ / ۵۰۱)

(ترجمه: اگر عقل انسان نبود، پست‌ترین شیر نسبت به انسان به شرف نزدیک‌تر بود).
سنایی در قصاید خود به صورت مستقیم به ستیز با خرد بر می‌خیزد و آن را رو در
روی ایمان قرار می‌دهد. این مخالفت وی با خرد دلیل روشنی است بر اینکه او خرد را
به خوبی می‌شناسد اما بدان اعتقادی ندارد و چون از پایه با آن مخالفت است، وجوه
مثبت آن را هم به حساب عقل مورد نظر خود می‌گذارد (پارسا نسب، ۱۳۸۸: ۹۳).

برون کن طوقِ عقلانی به سوی ذوقِ ایمان شو چه باشد حکمت یونان به پیش ذوقِ ایمانی
(سنایی، ۱۳۸۸: ۶۷۹)

نتیجه

سنایی، در سرودن برخی مضمون‌های حکمت‌آمیز از شعر و حکمت متنبی تأثیر پذیرفته است. هر چند که بسامد این ابیات در شعر سنایی محدود است. برخی از مضمون‌های حکمی سنایی همسان مضمون‌های حکمی متنبی است که این همسانی بیشتر در موضوعاتی همچون؛ وفاداری، همنشینی با نادان، ارزش کوشش، مرگ و عمر آدمی، آرمان آدمی، دوستی و دشمنی، شجاعت و خرد، رازداری و اصل و نسب نمود

پیدا می‌کند. ناهمگونی‌هایی نیز در مضمون‌های این دو وجود دارد: از جمله آنها تفاوت نگرش این دو در مورد خودستایی، زیاده خواهی و قناعت، مرگ، پول و دارایی، تنهایی و همنشینی با نزدیکان و خرد است. همچنین برخی مضمون‌های حکمی این دو شاعر ریشه در فرهنگ ایران باستان و حکمت‌های عصر جاهلی دارد که این دو مورد در اشعار متنّبی بیشتر نمود پیدا کرده است. هر دو شاعر در مضمون‌های حکمت آمیزشان از کتب دینی و مذهبی همچون قرآن و نهج البلاغه تأثیر پذیرفته‌اند، که این مورد در شعر سنایی نمود بیشتری دارد. دیدگاه این دو در مورد خرد و فلسفه، اساسی‌ترین تفاوتی است که بین این دو وجود دارد. در شعر متنّبی، جایگاه ویژه و الایی برای خرد وجود دارد و نگرش مثبتی نسبت به فلسفه هست اما سنایی در آغاز به ستیز با خرد و فلسفه پرداخت که بیشتر تحت تأثیر دیدگاه غزالی بود اما در پایان عمر نگرش مثبت تری نسبت به خرد و فلسفه یافت.

پی‌نوشت‌ها

۱- مسعود سعد سلمان، نیز در این مضمون چنین سروده است:

متنّبی نکو همی گوید باز دانند فربهی ز آماس
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۵۹)

۲- ناصر خسرو، نیز در این مضمون چنین می‌سراید:

لیکن از راه عقل هشیاران بشناسند فربهی ز آماس
(ناصر خسرو، ۱۳۷۲: ۲۰۷)

۳- حضرت علی (ع) در مورد دوری از انسانهای پست و بخیل می‌فرماید: *فَوْتُ الْحَاجِّ أَهْوَىٰ مِنْ طَلَبِهَا إِلَىٰ غَيْرِ أَهْلِهَا*: از دست دادن حاجت بهتر از درخواست کردن از ناهل است (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۴۵۵).

۴- جاحظ (۱۹۸۳: ۴۱) مثل زیر را از حکمت‌های بزرگمهر دانسته است «أَشَدَّ مِنْ الْحَاجَةِ أَنْ تَكُونَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا: بدترین نیاز این است که به نا اهلش نیازمند شوی. در پندهای منسوب به انوشروان در قابوس نامه نیز دیده می‌شود: از گرسنگی بمردن به از آنکه به نان فرومایگان سیر شد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۴: ۵۲).

۵- رودکی نیز در مورد ارزش تلاش و کوشش می‌گوید:

در عمل تا دیربازی و درازی ممکن است چون عمل بادا تو را عمر دراز و دیرباز
(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۹۵)

۶- این مضمون در دستورات اخلاقی ایران باستان این گونه آمده است: برای کرفه کردن، رنج بر خویشتن پذیرفتن. برای آگاهی بیشتر از این مضمون (ن. ک. عریان، ۱۳۷۱: ۱۱۷).

۷- خاقانی شاعر حکیم، قرن ششم نیز در این مضمون چنین سروده است:

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک ز ایشان شکم خاکست آبتن جاویدان
کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین بر باد شده یکسر، با خاک شده یکسان
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۳۵۹)

۸- بشار می‌گوید: روزگار در گذشته نیز بر این شیوه بوده است:

مَهْلًا فَإِنَّ بَنَاتِ الدَّهْرِ غَامِلَةٌ فِي الْغُبَرِينِ وَ مَا حَيٌّ بِخَلَادٍ
(بشار بن برد، ۱۴۱۶: ۲ / ۲۶)

(ترجمه: اندکی درنگ کن زیرا در گذشته نیز حوادث روزگار بر انسان‌ها وارد شده‌اند و کسی زنده و جاوید نمانده است).

۹- ارسطو می‌گوید: «أَوَّخِرُ حَرَكَاتِ الْفَلَکِ كَأَوَّائِلِهَا وَ إِنِّشَاءُ الْعَالَمِ كَتَّلَاشِيهِ» (البستانی، ۱۹۳۱: ۷۶۴).

۱۰- ارسطو در این مضمون چنین می‌گوید: «الزِّيَادَةُ فِي الْحَدِّ تَقْصُّ فِي الْحُدُودِ» (البستانی، ۱۹۳۱: ۷۶۱).

۱۱- ارسطو می‌گوید: «لَيْسَ جَمَالُ ظَاهِرِ الْإِنْسَانِ مِمَّا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَى حُسْنِ فِعْلِهِ وَ فَضِيلَاتِهِ» (البستانی، ۱۹۳۱: ۷۶۰).

۱۲- متنی در این بیت به این آیه از قرآن توجه داشته است: «اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». الأنفال: ۲۵.

۱۳- طرفه بن عبد می گوید:

إِذَا جَلَسُوا خَيَّلَتْ تَحْتَ ثِيَابِهِمْ خُرَانِقُ تُوفِي بِالضَّيْعِبِ لَهَا نَذَارُ

(طرفه بن العبد، ۱۴۲۳: ۴۷ و ۴۸)

ترجمه: خُرَانِق: جمع خُرْنُق: خرگوش کوچک. الضَّيْعِب: صدای خرگوش. وقتی که می نشینند، گمان می کنی که آنها (در زیر لباسشان) خرگوش های کوچکی هستند که به هنگام خواب صداهایی همچون خرگوش ها از خود تولید می کنند).

۱۴- انوری، نیز در این باره می گوید:

گر دهد خصم خواب خرگوشت مصلحت را بخر که عشوہ خرسٹ

(انوری، ۱۳۷۲: ۱/ ۶۲)

۱۵- پیامبر اکرم در مورد لزوم راز داری بسیار سفارش می کنند و می فرمایند: إِنَّمَا يَتَجَالَسُ الْمُتَجَالِسَانُ أَمَانَةَ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدِهِمَا أَنْ يُفْشِيَ عَلَى صَاحِبِهِ مَا يَخَافُ: همنیشان نگهدار امانت یکدیگرند و روا نیست یکی از آنها راز دوست خود را آشکار سازد (نهج الفصاحه، ۱۳۸۵: ۱۷۱).

۱۶- از عترة در مورد شجاعتش از پرسیدند: قِيلَ لِعَتْرَةَ: أَنْتَ أَشْجَعُ النَّاسِ وَأَشْدُّهَا: قَالَ: لَا: قِيلَ: فِيمَ إِذَا شَاءَ لَكَ هَذَا فِي النَّاسِ: قَالَ: كُنْتُ أَقْدَمُ إِذَا رَأَيْتُ الْإِقْدَامَ حَرَمًا وَأَحْجَمُ إِذَا رَأَيْتُ الْإِحْجَامَ حَرَمًا وَ لَا أَدْخُلُ مَوْضِعًا لَّا أَرَى لِي مِنْهُ مَخْرَجًا. (دیوان عترة، بی تا: ۴۱).

۱۷- حضرت علی (ع) قناعت را گنجی بی پایان می دانند: الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ: قناعت مالی است که پایان نمی پذیرد (نهج البلاغه، ۱۳۸۸: ۵۳۰). وَ لَا كُنْزٌ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ: هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست (همان: ۵۱۲).

۱۸- نگاه عارفانه و حکیمانه و دینی سنایی به مسائل گوناگون موجب شده که او در مورد مرگ نیز دو چهره گوناگون ببیند. مرگ، در نگاه نخست همچون فرشته رهایی از زندان دنیا و

سرای فساد و مایه زندگی اهل داد و دین است. چهره دوم مرگ از دیدگاه سنایی، چهره هلاکت آور مرگ است. در تصویر این چهره سنایی، مرگ را شوم می‌داند (میرحسینی و مقصودی، ۱۳۹۰: ۲۹۷).

۱۹- این مضمون در امثال و حکم ایرانی چنین آمده است: هر که زر دارد همه چیز دارد، هر که زر ندارد پر ندارد. برای آگاهی بیشتر از این مضمون (رک: دهخدا، ۱۳۷۰: ۴/ ۱۹۶۴). از پندهای هوشنگ نیز در این زمینه آمده است: الدنیا أربعةُ أشياء:.....وَالْغِنَاءُ. (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۱۰).

۲۰. امام محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ه.ق) یکی از دشمنان سرسخت خردگرایی و علوم عقلی است که این علوم را خطرناک می‌شمارد و اهل تصوف را بر حکیمان و خردگرایان برتری می‌دهد می‌گوید: به یقین دانستم که تنها صوفیان راه خدا می‌روند و سیرتشان نیکوترین و راهشان صواب‌ترین است. تا جایی که اگر خرد همه خردمندان، حکمت همه حکیمان و دانش و معرفت همه‌ی آنها دست به دست هم بدهند تا چیزی از سیره و اخلاق صوفیه را بهتر از آنچه هست تغییر دهند، توان چنین کاری را ندارند (یثربی، ۱۳۸۴: ۷۲).

۲۱- اما حکیم خواجه نصیرالدین طوسی (۶۵۳-۵۷۹ ه.ق) متکلم و فیلسوف شیعی قرن هفتم، عقل و خرد را مایه روشن بینی و درک درست انسان می‌داند و می‌گوید:

گفتم که دلم ز علم محروم نشد	کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
اکنون که به چشم عقل در می‌نگرم	معلوم شد که هیچ معلوم نشد

(به نقل از: مدرسی زنجانی، ۱۳۷۹: ۱۵۳)

منابع

الف: کتاب

۱- قرآن کریم

۲- نهج الفصاحه (۱۳۸۵). تصحیح و تنظیم عبدالرسول پیمانی و محمد امین شریعتی، اصفهان: خاتم الانبیاء.

- ۳- نهج البلاغه (۱۳۸۸). مترجم محمد دشتی، قم: بقیة الله.
- ۴- آباد، مرضیه (۱۳۸۶). تاریخ الأدب العربی فی العصر العباسی، تهران: سمت.
- ۵- ابن مسکویه، ابو علی احمد بن محمد (۱۹۵۲). الحکمة الخالدة، تحقیقی عبدالرحمان بدوی، قاهره: مکتبه النهضة المصرية.
- ۶- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۸۳). از رودکی تا بهار، درباره بیست و دو شاعر بزرگ ایران، جلد اول، تهران: نغمه زندگی.
- ۷- انوری، اوحد الدین محمد بن محمد (۱۳۷۲). دیوان، جلد نخست، قصاد، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۸- البستانی، بطرس (۱۹۵۳). ادباء العرب فی الجاهلیة و صدر الإسلام، حیاتهم، آثارهم، بیروت: مکتبه صادر.
- ۹- تفضلی، احمد (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: سخن.
- ۱۰- الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۸۳). الأمل و المأمول، تحقیق محمد رضا ششن، قاهره: دارالکتب الجدید.
- ۱۱- الحاج حسن، حسین (۱۴۱۷). أدب العرب فی عصر الجاهلیة، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع.
- ۱۲- الحسین، قصى (۱۹۹۸). تاریخ الأدب العربی، العصر الأموی، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- ۱۳- خاقانی شروانی، افضل الدین (۱۳۸۵). دیوان، تصحیح و تعلیق: سید ضیاء الدین سجادی، تهران: زوآر.
- ۱۴- خفاجی، محمد عبدالمعتم (۱۹۸۴). الحیاة ایدیبة فی عصر صدر الإسلام، بیروت: دارالکتب اللبنانی، مکتبه المدرسه.

- ۱۵- ----- (۱۹۹۰). **الأدب العربی و تاریخه فی العصر الأموی و العباسی**، بیروت: دارالجمیل.
- ۱۶- خلیف، یوسف (۱۹۸۱). **تاریخ الشعر فی العصر العباسی**، القاهرة: دارالثقافة.
- ۱۷- داد، سیما (۱۳۷۵). **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی، تهران: مروارید.
- ۱۸- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۰). **امثال و حکم**، جلد چهارم؛ تهران: چاپخانه سپهر.
- ۱۹- رضوی، مدرس (۱۳۴۴). **تعلیقات حدیقه الحقیقه**، تهران: علمی.
- ۲۰- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵). **از گذشته ادبی ایران**، تهران: سخن.
- ۲۱- ----- (۱۳۸۱). **نامورنامه: درباره فردوسی و شاهنامه**، تهران: سخن.
- ۲۲- الزیات، احمد حسن (۱۴۲۷). **تاریخ الأدب العربی للمدارس الثانویة و العلیا**، بیروت: دارالمعرفة.
- ۲۳- سبحانی، توفیق (۱۳۸۶). **تاریخ ادبیات ایران**، تهران: زوآر.
- ۲۴- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۸۸). **دیوان**، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- ۲۵- شریفی، شهلا (۱۳۸۳). **سنایی غزنوی**، مشاهیر ایران، تهران: تیرگان.
- ۲۶- شوقی، ضیف (بی‌تا). **تاریخ الأدب العربی، العصر الإسلامی، القاهرة**، دارالمعارف.
- ۲۷- ----- (۱۹۶۰). **الفن و مذاهبه فی الشعر العربی**، القاهرة: دارالمعارف.
- ۲۸- صبح، علی علی، عبدالعزیز شرف. و محمد عبدالمنعم خفاجی (۱۹۹۲). **الأدب الإسلامی، المفهوم و القضیه**، بیروت: دارالجمیل.
- ۲۹- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۷). **تاریخ ادبیات در ایران**، و در قلمرو زبان پارسی، از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی، تهران: فردوس.

- ۳۰- الطّبال، احمد. (۱۹۸۵). المتنبّی، دراسة نصوص من شعره، طرابلس: المكتبة الحديثة.
- ۳۱- طرفه بن العبد. (۱۴۲۳). دیوان، شرحه و قدم له: مهدي محمد ناصرالدين، بيروت: دارالکتب العلمیه.
- ۳۲- الطریفی، یوسف عطا. (۲۰۰۹). شعراء العرب العصر الأموی، بیروت: الأهلیة.
- ۳۳- عریان، سعید. (۱۳۷۱). متون پهلوی، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ۳۴- عطیه، محمد هاشم. (۱۹۳۶). الأدب العربی و تاریخه فی العصر الجاهلی، مصر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
- ۳۵- عنتره بن شداد. (بی تا). دیوان، تحقیق و دراسة: محمد سعید مولوی، القاهرة: المكتب الإسلامی.
- ۳۶- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۶۴). قابوس نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران: علمی فرهنگی.
- ۳۷- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۰). تاریخ الأدب العربی، تهران: توس.
- ۳۸- کهنمویی پور، ژاله، نسرین دخت، خطاط، علی، فخمی. (۱۳۸۱). فرهنگ توصیفی نقد ادبی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۹- المتنبّی، ابوطیب. (۱۹۳۰). شرح دیوان المتنبّی، ج الأول و الثاني، عبدالرحمن البرقوقی، مصر: الرحمانیه.
- ۴۰- محمد ضیف، عبدالستار محمد. (۲۰۰۵). شعراء الزهد فی العصر العباسی، القاهرة: المختار.
- ۴۱- مدرسی زنجانی، محمد. (۱۳۷۹). سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: امیرکبیر.
- ۴۲- مروء، محمدرضا. (۱۹۹۰). عبدالله بن المعتز، خلیفه یوم و لیل، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- ۴۳- مصطفی، محمود (۱۹۳۷). تاریخ الأدب العربی فی عصری صدر الإسلام و الدولة الأمویة، الجزء الأول، القاهرة: مطبعة مصطفى البابي.
- ۴۴- ملحس، ثریا عبدالفتاح (۱۹۸۹). حزب الشيعة فی أدب العصر الأموی، بیروت: دارالكتاب العالمی.
- ۴۵- مؤتمن، زین العابدین (۱۳۷۱). تحول شعر فارسی، تهران: طهوری.
- ۴۶- میر باقری فرد، سید علی اصغر و دیگران (۱۳۸۸). تاریخ ادبیات ایران، تهران: سمت.
- ۴۷- ناصر خسرو (۱۳۷۲). دیوان، تهران: دنیای کتاب.
- ۴۸- هداره، محمد مصطفی (۱۹۹۵). الشعر فی صدر الإسلام و العصر الأموی، بیروت: دارالنهضة العربیة.
- ۴۹- یثربی، سید یحیی (۱۳۸۴). تحلیلی از خرد ورزی و دینداری امام محمد غزالی، نقد غزالی، تهران: کانون اندیشه جوان.
- ۵۰- یزدانی، زینب (۱۳۸۴). رودکی، مشاهیر ایرانی، تهران: تیرگان.

ب: مقاله

- ۱- اسداللهی، خدابخش (۱۳۸۷). «بازتاب ایمان و کفر در آثار سنایی غزنوی»، پژوهشنامه علوم انسانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۷، صص ۲۲-۱.
- ۲- البستانی، فؤاد أفرام (۱۹۳۱). «الرسالة الحاتمية فيما وافق المتبني في شعره كلام ارسطو في الحكمة»، المشرق، بیروت: السنة التاسعة و العشرون، العدد ۱۰، صص ۷۶۷-۷۵۹.
- ۳- پارسا نسب، محمد (۱۳۸۸). «از عقل ناصر خسرو تا عقل سنایی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره ۲۶، (پیاپی ۲۳)، ۸۷-۱۱۴.

- ۴- پروینی، خلیل، زینی وند، تورج. (۱۳۸۳). «فخر در شعر متنبی و خاقانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۱۴۵، سال ۳۷، صص ۱۵۵-۱۷۳.
- ۵- الزبیدی، علی. (۱۴۱۰). «مقدمه لدراسة حکم المتنبی، الحکمة فی الآداب القديمة»، آداب المستنصریة، بغداد: العدد ۱۷، صص ۲۴-۱۱.
- ۶- عسکری، صادق. (۱۳۸۹). «نفسیة المتنبی و سعدی و أثرها فی حکمتها الشعریة»، مجله دراسات فی اللغة العربیة و آدابها، جامعه سمنان، صص ۸۵-۱۰۳.
- ۷- قهرمانی مقبل، علی اصغر. (۱۳۸۹). «مولانا جلال الدین و تأثیرپذیری او از دیوان متنبی»، مجله ادبیات تطبیقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، شماره ۱، سال ۱، صص ۵۸-۳۹.
- ۸- کاکه رش، فرهاد. (۱۳۸۸). «تأثیر اندیشه‌های کلامی، غزالی بر آراء سنایی»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوبی، سال ۵، شماره ۱۴، صص ۱۵۱-۱۲۹.
- ۹- میرحسینی، سید محمد و مقصودی، مسلم. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی زهدیات ابونواس و سنایی»، نشریة ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال سوم، شماره پنجم، صص ۳۰۳-۲۷۹.
- ۱۰- یاحقی، محمد جعفر، و محمدرضا براتی. (۱۳۸۵). «بوتیقای مرگ در شعر سنایی و خیام»، نامه انجمن، شماره ۲۱، صص ۵۰-۲۵.